فهرست

[مقدمه 2](#_Toc103432441)

[نکته اول: عدم اختصاص حکم به نساء النبی 2](#_Toc103432442)

[نکته دوم: مراد از خضوع 2](#_Toc103432443)

[نکته سوم: واژه طمع 3](#_Toc103432444)

[1.فرق طمع،رجاء و امل. 3](#_Toc103432445)

[2.رابطه بین قوت و قرب در معنای طمع. 3](#_Toc103432446)

[3.تحقیق در معنای طمع. 4](#_Toc103432447)

[4.وظیفه هنگام شک در معنا. 5](#_Toc103432448)

[نکته چهارم: نقش فیطمع الذی فی قلبه مرض 6](#_Toc103432449)

[علت نصب فیطمع 7](#_Toc103432450)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح

# مقدمه

دلیل دوم در قاعده حرمت نظر با ریبه عبارت بود از آیه شریفه 32 سوره احزاب که می‌فرمود

**﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وقلن قولا معروفا﴾** [[1]](#footnote-1)

به این آیه استشهاد و استدلال شده بود برای اینکه نظر با ریبه حرام است. این استشهاد در کلام حضرت آقای زنجانی آمده بود. عرض کردیم تمامیت استدلال به آیه شریفه برای قاعده دوم که عبارت است از حرمت نظر به جنس مخالف و حتی مماثل با ریبه متوقف بر مقدماتی است که آن مقدمات را در جهاتی از بحث که اینجا طرح می‌کنیم ملاحظه خواهید کرد. عرض کردیم که برای تبیین جوانب مختلف دلالت آیه ما بحث را در چند محور و نکته قرار می‌دهیم.

## نکته اول: عدم اختصاص حکم به نساء النبی

نکته اول آن بود که حکم اختصاص به نساء النبی ندارد لوجوه که ملاحظه کردید.

## نکته دوم: مراد از خضوع

نکته دوم مراد از خضوع در **﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ﴾** بود که اشاره شد به اینکه این خضوعی که اینجا آمده و نوعی ترقیق و تلطیف سخن و کلام است ظاهر اولیه‌اش همان کیفیت کلام و سخن است. این از یک‌جهت و از جهت دیگر اینکه کیفیت رقیقه‌ای که اینجا مراد است آن کیفیت ملازم با صوت زن نیست که زن به‌طورکلی و علی‌الاصول صوت او نسبت به مردان رقیق‌تر و نازک‌تر است و ظریف‌تر است. این مقصود نیست. رقت و ظرافت که لازمه غالبی صوت زنان است مقصود نیست. حتی مقصود رقت یا لطافتی که جنبه شهوانی ندارد هم مقصود نیست. اینجا به مناسبت حکم و موضوع مقصود معنای سوم است یعنی تلطیف و ترغیبی که تناسب با تهییج دارد. این مقصود است. سه معنا متصور است.

1. ترقیق که در صوت زنان به‌طور طبیعی وجود دارد. این مقصود نیست.
2. ترقیقی که در حالت‌های متعارف غیر شهوانی ممکن است انجام بپذیرد. لهجه اینجاوآنجا متفاوت است. برخی لهجه‌های متمدنانه‌تر دارند که این هم مقصود نیست.
3. ترقیق و تلطیف متناسب با تهییج. این مقصود از خضوع در اینجاست.

عرض کردیم خضوع هم در کیفیت است. بعد عرض خواهیم کرد که در مضمون و محتوا هم اگر این ویژگی باشد حکمش همین است. یا لفظ این را می‌گیرد یا با الغاء خصوصیت این حکم را اثبات می‌کنیم.

## نکته سوم: واژه طمع

نکته سوم بحث درباره مفهوم‌شناسی طمع بود. آیه می‌فرماید فیطمع الذی فی قلبه مرض. آن نکته و راز اصلی که در اینجا ممنوع شده اقداماتی است که طمع را برانگیزاند. طمع در اینجا نقش محوری دارد. در اینجا از کتب لغت مفهوم طمع را استکشاف کردیم و عرض کردیم که چگونه تفسیر کردند و حاصل آن سخن هم این بود :

1. گاهی طمع استعمال می‌شود بر اساس آنچه در این لغات آمده در مطلق عمل و رجاء.
2. در مصباح آمده بود رجاء و عمل فیما یقرب حصوله آرزو و عمل در امر قریب الحصول نه دور از دسترس
3. در مقاییس آمده بود رجاء فی القلب قوی فی الشیء. تعبیر قوت در اینجا آمده.
4. در مفردات آمده بود نزوع النفس الی الشیء شهوتا له. گرایش به چیزی از حیث تعلق شهوت به آن. این نوعی برداشت از لغت است و بیشتر حالت اجتهادی است.

### فرق طمع،رجاء و امل

این چهار عبارتی بود که در کتب لغت نقل شده بود. این را به بیان دیگری که در امل در کتب لغت ذکر شده است چون پایه اینها همان امل و آرزو بود.

در مصباح اللغه این‌طور گفته‌اند که الامل اکثر ما یستعمل فیما یستبعد حصوله و لا یقال طمعت الا اذا قرب حصوله و الرجاء بین الامل و الطمع. این کلام صاحب مصباح اللغه است. بر اساس آنچه از این سخن استفاده می‌شود این سه واژه که عبارت است از عمل و رجاء و طمع از منظر اینکه این امید و آرزو به امری قریب الحصول یا غیر قریب الحصول تعلق می‌گیرد تفاوت دارند. این جزء فروغ اللغه ای است که استفاده می‌شود. تفاوتش هم قرب حصول است که خیلی نگفته‌اند و جای بحث دارند. از حیث قرب حصول که ظاهرش زمانی است این سه واژه مراتب قرب و بعد را افاده می‌کند. به این شکل که طمع قریب الحصول است. رتبه بعدش رجاء است که امیدی است که متوسط بین قریب و بعید و رتبه بالاتر امل است که آرزوی چیزی است که بعید الحصول است. تقریباً این را حدس می‌زدیم وقتی به لغت مراجعه کردم دیدم همین است. بنا بر لغتی که صاحب مصباح اللغه دارد این سه واژه جنس مشترکی دارند که عبارت است از انتظار و آرزو و تفاوتی دارند در اینکه طمع قریب الحصول است رجاء متوسط الحصول است و امل بعید الحصول است. به شکل متدرج است. ظاهر قریب و بعید الحصول هم همان قرب و بعد زمانی است ولی

### رابطه بین قوت و قرب در معنای طمع

نکته دیگری که باید توجه داشت این است که شاید بتوان بین این تعبیر و تعبیر قوی که در کلام مقاییس آمده بود جمع کرد و ممکن است بگوییم متفاوت است همان‌طور که اشاره کردیم. جمع این دو به این بیان است که قریب الحصول بودن زمانی به دلیل قوت داشتن است. میل و آرزو به‌عنوان کیفیت نفسانیه متعلق به چیزی چون قوت دارد قریب الحصول پنداشته می‌شود لذا این دو منطبق می‌شوند. ممکن است بگوییم متفاوت‌اند قوت جنبه کیفی است و قرب جنبه کمی مسئله است.

سؤال: برعکس هم می‌شود چون نزدیک است قوی است.

جواب: عرض کردم احتمال اول این است که قوت همان قرب باشد. دلیل این دو یکی است. چون قوی است قریب است چون قریب است قوی است. ممکن است بگوییم من وجه است که جدا می‌شوند.

این کلمات را که جمع کردیم می‌توانیم تحلیل نهایی ارائه کنیم. ملاحظه کردید که واژه طمع را در مصباح و مقاییس و صحاح ملاحظه کردیم همین‌طور واژه رجاء را که چیز خاصی نداشت و واژه امل که نکته خوبی داشت که ذکر شد.

### تحقیق در معنای طمع

باملاحظه این اقوال در جمع‌بندی مسئله و تحقیق در لغت‌شناسی می‌توان این‌طور گفت. هریک از این واژه طمع و رجاء و امل یک معنای عام دارند و یک معنای خاص. معمولاً در عربی این‌طور است که غالباً در مفاهیم ازاین‌دست که نزدیک‌اند و در فروغ اللغه مطرح می‌شوند و تمایزات تحلیل می‌شود غالباً این‌طورند. گاهی بدون دقت در تمایز لغات است و گاهی با دقت در تمایز است و اینها معانی عام و خاص پیدا می‌کنند به نحو مشترک لفظی. این قانون را جای دیگر هم‌ عرض کردیم. مربوط به عربی هم نیست در فارسی و همه زبان‌ها وجود دارد. گاهی واژه‌های قریب المعنا به یکدیگر ریزه‌کاری‌ها و دقایقش نادیده است و کاملاً مترادف می‌شوند. مترادف‌هایی که در یک منظر مترادف‌اند. وقتی دقایق و ظرایف نادیده گرفته می‌شود. گاهی هم این دقایق به‌کار برده می‌شود و بر اساس آن معانی خاص‌تر و متمایزی پیدا می‌کنند و به این شکل درمی‌آید. به‌عبارت‌دیگر در لغت‌شناسی قاعده عامه داریم که الفاظ متقارب المعنا مشترک لفظی بین معنای عام و خاص‌اند. در آن معنای عام اینها مترادف می‌شوند و در معانی خاص متمایز. این یک قانون است که در همه زمان‌ها وجود دارد. سابق هم این را اشاره می‌کردیم. الآن هم اشاره می‌کنم. این طبع ذهن انسان در وضع الفاظ است که حالت مشترک معنای عام و خاص در لغات بسیار وجود دارد و این مشترک که پیدا شد در معنای عام خیلی وقت‌ها الفاظ مترادف می‌شوند. جمع‌بندی ما بر اساس این قانون این است که این سه واژه طمع و رجاء و امل معنایی عام دارند که در آن مترادف‌اند. این سه معنا به‌جای هم به کار می‌روند بدون اینکه در ذهن انسان اینها متفاوت باشد. هم‌زمان امل و رجاء و طمع می‌گوید. مخصوصاً امل و رجاء خیلی به‌جای هم به کار می‌رود. مخصوصاً در کتب اخلاقی که این ریزه‌کاری‌ها را نمی‌بینند. اما در منظر دیگر اینها ویژگی‌هایی دارند که باعث تمایز اینها می‌شود. در طمع با این تحلیل می‌توان گفت دو یا سه معنا ازلحاظ لغت‌شناسی وجود دارد:

1. طمع یعنی آرزو رجاء و امل بدون هیچ قیدی. بدون این قیود ممیزه معنای عامی را افاده می‌کند که کیفیت نفسانیه امید بستن و انتظار داشتن است.
2. طمع به معنای ما یقرب الحصول است. آرزویی که به چیزی تعلق گرفته که قریب الحصول است.
3. آرزو و انتظاری که در نفس قوی است.

این دو یا سه معنایی است که در لغت وجود دارد. تردید بین دو و سه هم به خاطر همین نکته است. بنا بر یک تحلیل قریب و قوی به هم برمی‌گردد و بنا بر یک معنا متفاوت‌اند که سه معنا می‌شود. اگر متفاوت بدانیم بعید نیست بگوییم ممکن است معنای چهارمی داشته باشد. نه اینکه معنا باشد بلکه قدر متیقن در هنگام ندانستن ماست.

1. جمع بین این دو وصف اگر ندانیم این یا آن است. قدر متیقن می‌شود امیدی که قریب و قوی است. این را معنای چهارم می‌شود گفت با این بیان که جای مجمل قدر متیقن را اخذ می‌کنیم که این است. آرزوی قوی و قریب الحصول از باب اخذ به‌قدر متیقن در اجمال نه اینکه اولاً معنا این است.

یکی دو قاعده را در تحلیل لغت‌شناسی بیان کردیم که خیلی جاری و ساری است و جاهای دیگر استفاده کرده‌ایم.

### وظیفه هنگام شک در معنا

نکته دیگر اینکه در مواردی که لفظ مشترک بین عام و خاص باشد قانونی داریم و بارها گفته‌ایم که اگر اینها یا به نحو مشترک لفظی است یا حقیقت و مجاز و اگر قرینه معینه داشته باشیم بنا بر اینکه مشترک لفظی بین عام و خاص است. طمع به معنای مطلق الامل یا آرزوی قوی الحصول یا قریب الحصول. اگر قرینه معینه داشته باشیم به آن اخذ می‌کنیم. اگر حقیقت و مجاز باشد قرینه صارفه می‌خواهد و اگر قرینه نباشد قاعده اخذ به‌قدر متیقن است. در واژه قمار و غنا و خیلی لغات در مکاسب محرمه بود که این قانون دوم را اجرا می‌کردیم. این دو قانون پشت سر هم قرار می‌گیرد.

1. همواره باید با دقت اشتراک لفظی را در لغت تشخیص داد. نه اشتراک لفظی میان معانی متباینه که واضح است بلکه بین معانی عام و خاص
2. در اشتراک لفظی بین معانی عام و خاص باید قرینه معینه پیدا کرد و الا اخذ به‌قدر متیقن می‌شود.

طبق این قاعده طمع معنای قریب یا قوی یا حتی جمع این دوست. طمع یعنی آرزوی قریب که میل را قوی کرده است. لذا طمع یعنی شوق مؤکد به حصول. وقوع که همیشه معلوم است خیلی وقت‌ها محقق نمی‌شود. طمع یعنی شوق قریب الحصول یا قوی. و الا خاطرات و اینها که معنای اول بود یا حتی شوق در معنای دوم که شوق و میل نهفته بود و آن هم نه شوق و میل عادی بلکه شوق و میل تعین یافته نسبتاً قوی است هیجان و انگیزش قوی در شخص نسبت به حصول شیء این مقصود است یا لااقل قدر متیقن این است.

سؤال: معنای انگیزشی در این واژه‌ها نسبت به متعلق هم بد است؟....

جواب: نه. ممکن است بد یا خوب باشد. طمعت فی الجنه. طمع در رضوان خدا و بهشت می‌کند یا طمع در گناه می‌کند. در همه به کار می‌رود.چیز ارزشی دخالت ندارد.

سؤال: بار منفی زیاد دارد.

جواب: آن هم یک معنای دیگری است که نیاوردیم. گاهی طمع معنایی غیرازاین معانی پیدا می‌کند که میل در امر غیر مستحسن است تهدید و تطمیع کرد تطمیع یعنی او را به راه خلاف ببرد. در فارسی داریم در عربی هم ممکن است باشد.

سؤال: معجم مقاییس اصلی دارد که ریشه همه این است. آیا می‌توان گفت قدر متیقن است

جواب: این‌قدر متیقن است. به یکی سخن ایشان نمی‌توان گفت که قریب الحصول فقط است. می‌دانیم به نحو حقیقی در مطلق هم به کار می‌رود. این سیری است که اینجا بیان کردیم. منتهی در تحلیل و جمع‌بندی این نکته را بیفزایید که در اینجا این طمع مصداقش میل قوی در شهوت جنسی است.

این میل قوی در شهوت جنسی را در لغت نباید بیاوریم که در مفردات این را هم آورده است. نزوع النفس الی شیء شهوتا له. این را از کجا به دست آوردیم. از مناسبات حکم و موضوع خود کاربرد است و ترکیب کاربرد جمله به دست می‌آوریم. فلاتخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض به دست آوردیم مصداق این جمله طمع شهوانی است. این طمع در غیر شهوت هم به کار می‌رود. قید شهوانی را در خود لغت نباید جستجو کنیم. آن بار اضافه‌ای است که از مناسبات حکم و موضوع استفاده می‌شود و مورد استعمال طمع است نه اینکه در مفهوم طمع خوابیده باشد. در ترکیب مناسبات حکم و موضوع می‌فهمیم این طمع ناشی از حس شهوانی است.

سؤال: منظور از شهوت شهوت جنسی است؟ شاید معنای لغوی مراد باشد.

جواب: اگر معنای مفردات مطلق شهوت و خواهش نفسانی باشد خیلی اشکال ندارد اما اگر منظور شهوت جنسی باشد این را میگوییم از قرائن به دست می‌آید که مقصود از طمع در آیه این است.

تا اینجا با مجموعه تحلیل می‌توانیم بگوییم آیه می‌فرماید خضوع به معنای سوم در کلام نداشته باشید و خضوع به معنای سوم همان ترقیق و نازک سازی و ظرافت بخشی به لحن سخن است به‌گونه‌ای که مهیج شهوانی باشد. به‌گونه‌ای که طمع برانگیزد. طمع یعنی آرزوی قوی متعین و متمیز در برقراری یک ارتباط جنسی. نه در سطح زنا بلکه در سطوح دیگر هم هست. آنچه در دل مرض است پاکی این‌طور را ندارد. حالت پاکی و خلوص آن‌طور در آن نیست. آدمی است که شهوت‌ها را کنار نگذاشته است حال طبیعی را دارد. در آن این آرزوی قریب الوصول و شوق مؤکد در آن پیدا نشود. آن مقصود است که شوق مؤکد ایجاد می‌کند. بنابراین مطلق برانگیختن تصوراتی در ذهن طرف که غالباً وقتی زن در جوانی باشد مطلق تصورات خیلی غلبه دارد که به وجود بیاید شوق خیلی عادی و طبیعی که شیوعی دارد مقصود نیست یا لااقل نمی‌توانیم بگوییم مقصود است مقصود نوع سخنی است که شوق ویژه‌ای در طرف برمی‌انگیزد. این هم بحثی است که راجع به طمع در آیه شریفه وجود دارد.

سؤال: شوق مؤکد هم نوعی است

جواب: بله.

## نکته چهارم: نقش فیطمع الذی فی قلبه مرض

﴿**فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ**﴾ چه نقشی در این حکم ایفا می‌کند. آیا حکمت است یا علت است و اگر علت است چگونه علتی است؟ اینها سؤالاتی است که در فیطمع الذی فی قلبه مرض مطرح است.

ق

### علت نصب فیطمع

قبل پرداختن به احتمالات سه یا چهارگانه در اینجا عرض کنیم نصب ﴿**فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ**﴾ محل بحث است که از کجا آمده است. آنی که گفته‌اند و برای ما خیلی واضح نیست این است که به ان مقدره است. می‌گویند در این‌طور ترکیبی که قبلش نفی یا نهی باشد و فعل مضارع با فاء نصبش به ان است. حال این تفسیر و توجیه مشهور ادبا نسبت به این‌طور ترکیبی است. آیه شریفه دیگر شبیه همین است. لاتسبوا الذین کذا فیسبوا الله دارد که یسبون یسبو شده است. این را مشهور می‌گویند. خضوع به قول نکنید باید به تأویل مصدر برود. چه طور معنا می‌شود؟

-می‌گوید این نباشد که این بشود. باید یکون تامه بگیریم...

عرض ما این است که باید چیزی مقدر باشد. این کار را نکنید تا اینکه موجب بشود طمع آنها را. باید چیزی مقدر باشد.

سؤال: ....

جواب: اگر کسی را پیدا کردید گفته مغتنمم است. ما پیدا نکردید.

سؤال: مثل آیه نبأ ان تصیبوا قوما بجهاله آنجا ظاهر شده اینجا مقدر است.

جواب: ان ظاهر است ولی چیز دیگری آنجا مقدر است.

سؤال: لازم نیست تقدیر بگیریم.

جواب: بدون تقدیر نمی‌شود. فیطمع باید تأویل مصدر برود لایخضعن فطمعه این درست نیست. قول شاذی ظاهراً در مغنی هست که می‌گوید خود فاء ناصبه است. در باب پنجم مغنی نقل شده قبلاً دیده‌ام الآن یادم نیست. واقعیت موجود این است که نیاز به امر مقدری دارد. لایخضعن بالقول فانه یوجب ان یطمع الذی فی قلبه مرض. طمع بر او مترتب می‌شود عبارت را نمی‌شود درست کرد. باید گفت چیزی مقدر است. بدون تقدیر نمی‌توانیم بفهمیم. لذا گاهی در ادبیات چیزهایی را مسلم گرفته‌ایم شاید مسلم نباشد. بگوییم فاء نصب می‌داده معنایش این است و همه را حل کنیم برود. باید رویش فکر کرد.

1. سوره احزاب آیه 32 [↑](#footnote-ref-1)